

نامهٔ تعزیه

۳۲ مجلس تعزیه‌های جدید

جلد اول

غلامعلی نادعلی زاده (نادی)



پاییز ۱۳۹۰

سرشناسه
 عنوان و نام پدیدآور
 مشخصات نشر
 مشخصات ظاهری
 شابک
 وضعیت فهرست‌نویسی
 یادداشت
 موضوع
 موضوع
 شناسه افزوده
 ردیف‌بندی کنگره
 ردیف‌بندی دیویی
 شماره کتابشناسی ملی

: نادعلی‌زاده، غلامعلی، ۱۳۲۰ -
 : نامهٔ تعزیه: ۳۲ مجلس تعزیه‌های جدید / غلامعلی نادعلی‌زاده (نادی) / جلد اول.
 : تهران: مؤسسهٔ تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن»، ۱۳۹۰.
 : ۵۲۰ ص:، مصور (بخشی رنگی).
 : ۱-۱۳۹-۲۳۲-۹۶۴-۹۷۸
 : فیبا
 : کتابخانه.
 : تعزیه‌نامه‌ها.
 : نمایشنامه مذهبی فارسی - قرن ۱۴.
 : فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران. مؤسسهٔ تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
 : ۱۳۹۰ ن/ن ۴۴۲/۲ PIR
 : ۵۱۳/۰۸۴۳
 : ۲۵۴۶۳۴۹



مؤسسهٔ تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن»

نامهٔ تعزیه

۳۲ مجلس تعزیه‌های جدید

(جلد اول)

غلامعلی نادعلی‌زاده (نادی)

ویراستاران: سید محسن آثارجوی، وحید عیدگاه طریقه‌ای

صفحه‌آرا: عیثم رادمهر

طراح جلد: هانی نادعلی‌زاده

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی: فرایندگویا

چاپ: شرکت چاپ و نشر شادریگ

ISBN: 978-964-232-139-1

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۳۲-۱۳۹-۱

کلیهٔ حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

مؤسسه: تهران - انتهای خیابان فلسطین جنوبی - خیابان لقمان ادهم - بن بست بوذرجمهر - شماره ۲۴ - مؤسسهٔ تألیف،

ترجمه و نشر آثار هنری «متن». تلفن: ۶۶۴۶۸۶۹۲ - دورنگار: ۶۶۹۵۱۶۶۲

پست الکترونیک: art.publishing@yahoo.com

صندوق پستی: ۱۳۷۷ - ۱۳۱۴۵

فروشگاه مرکزی: خیابان ولی‌عصر - نرسیده به چهارراه طالقانی - شماره ۴۴۲ - ساختمان مرکزی فرهنگستان هنر.

تلفن: ۶۶۴۹۰۹۹۰

فروشگاه اینترنتی: www.matapublishers.ir

فهرست

درآمد	۷
پیشگفتار	۱۱
مقدمه	۱۷
تعزیه آتش نمرود	۱۹
تعزیه غزوه احد	۳۳
تعزیه طوفان نوح	۴۷
تعزیه شهادت حضرت علی (ع)	۶۱
تعزیه تولد حضرت موسی (ع)	۸۱
تعزیه حضرت موسی (ع) و خضر (ع)	۹۵
تعزیه حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع)	۱۰۷
تعزیه باب الحوائج (ع) (قمر بنی هاشم)	۱۱۹
تعزیه عبدالله بن عبدالمطلب (ع)	۱۳۳
تعزیه حسنین (ع)	۱۵۱
تعزیه شاه عباس و نابینا	۱۶۷
تعزیه حضرت یوسف (ع) از قعر چاه تا تخت شاه	۱۷۷
تعزیه چهره علی (ع) در آسمان	۱۹۳
تعزیه شهادت امام زین العابدین (ع)	۲۰۳
تعزیه شهادت امام جعفر صادق (ع)	۲۲۱
تعزیه شهر لوط (ع)	۲۳۹
تعزیه حضرت محمد امین (ص)	۲۵۵
تعزیه عوج بن عناق و غزوه خندق	۲۷۱
تعزیه هابیل و قابیل	۲۸۷

۳۰۳	تعزیهٔ شهادت پسرانِ اُمّ‌البنین (س)
۳۳۱	تعزیهٔ حضرت موسی (ع) و فرعون
۳۵۱	تعزیهٔ بئرُ العَلَم
۳۶۵	تعزیهٔ حضرت فاطمه معصومه (س)
۳۷۷	تعزیهٔ تنور خولی
۳۹۹	تعزیهٔ حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه
۴۱۷	تعزیهٔ اُرَیْب
۴۳۱	تعزیهٔ وصال شیرازی (شاعر اهل بیت اطهار علیهم‌السلام)
۴۴۳	تعزیهٔ حضرت یوسف (ع) روزگار وصل
۴۵۹	تعزیهٔ جنگ صفین و لیلۃ‌التهریر
۴۷۵	تعزیهٔ شهادت امامزاده سلطانعلی فرزند امام محمد باقر (ع)؛ مدفون در مشهد اردهان کاشان
۴۹۱	تعزیهٔ شهادت امام موسی کاظم (ع)
۵۱۱	کتابنامه
۵۱۳	تصاویر

درآمد

صبر کن بهر یحیای زارم ای ستم پیشه تشتی بیارم

چون خداوند علیّ اعلا، انسان را بیافرید، جهان را در ترنم بداشت، پس هر زیر و بمی حکایتی از احوال او سر کرد و هر مرغی بر شاخ درختان نغمه دل بستگی او بساخت؛ باران، حکایت سرشک او گردید و بوستان، مخبر قصه زندگانی اش، تا او نرد عشق با خود بازد، که خداوند همتایی برایش نیافرید و در ساخت قدس انسانیت، موجودی را با او مشارک نگردانید و جهان را غربتکده اش ساخت تا رشته الفتش بدان پیوسته نگردد و ناله و مویه اش منقطع نیاید و خود با همه عظمت در آیین او نشست تا خود پرستی اش، خدای پرستی گردد و آن گاه چنین در لسان کمل بشر جاری فرمود که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و این سان در اعلا علّین «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» جایگاهش داد.

تبارک الله اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ

پس هر چه اینجا گفتنی است، قصه انسان است.

از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم آخر، نمایم وطنم؟ من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آنکه آورد مرا باز برد در وطنم و از همه زیباتر و گفتنی تر قصه غربتش، دور افتادنش از وطن مألوف و مهجوری اش در این غربتکده و چه کسی جز خود او می تواند راوی این قصه شگفت باشد و بگوید که بر او چه گذشت؟ یعنی چه خواهد گذشت؟ در این عبور ناخود خواسته، گذارش از کدامین مهالک است و معیش در کدام تنگناها و شبش چگونه به صبح خواهد آمد؟ شیخ بلخ و ملای روم، چون حکایت شاه و کنیزک را باز می گوید، النهایه راهش به همین جا ختم می گردد که:

خود حقیقت نقدِ حالِ ماست این

یک نکته آن هم در ابهام می ماند. پس این همه تناقض و تضاد از چیست؟ انسان در خلقت، بی هم‌تاست و بی مشابه. دارنده صفات همه هست اما هیچ یک از آنان نیست. خاک است و خاک نیست. باد است و باد نیست، آب است و آب نیست، آتش است و آتش نیست، خزنده است، رونده است، جهنده است، چرنده است، پرنده است و... و... و هیچ یک از آنها نیست. نشیندی که آن پیر گفت:

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت

مستحیرم چه خوانم، شه مُلک «لا فتی» را

آخر سلطان، گوهری را که از بهر خویش گزینش می کند، هر گوهری نیست. این خاص الخاص است تا لایق سلطان شود.

حالا این رشته را بگیر و برو، بین به کجا می رسی.

چنین می نماید که از مقصد و مقصود بازماندم. چاره ای نبود، مقدمه ای می خواست اگرچه توی در توی و درهم پیچیده، و ابتدا و انتها ناپیدا...

مقصد، اشارتی است بر بازگشت گوشه ای و پرده ای و نغمه ای و حرفی و حدیثی از این غربت و از این دل دادگی و از این تضاد و تناقض در هم فرو ریخته.

از آنچه که عزیز، همت بر بازگویی آن بسته و در بازپردازی آن نشسته. ساده، بی پیرایه و صمیمی. انگار دوزنده ای است که همه همش را به کار گرفته تا جامه ای بر تن راست بدوزد و در این گذار، چشم خود بر آرایش آن ندوزد که تکلف، ثقل است و ثقل، آب را از روانی می اندازد.

پس به سراغ مقصود مطلوب برویم و آن قصه را ناتمام بگذاریم.

انسان عشق است و محبت، خشم است و کین. هایل است و قایل؟! بخل است و بخشش و اوج است و حسیض.

اما یک چیز او بیش از همه چیز نمایش دارد که در این معرکه خود و خود در پیش روی آینه را معاینه داشته، و باقی حرف می رسد به همانجا که بود.

با خود عشق می ورزد، با خود می گوید و خود می شنود، و این قصه را در هفت پرده پنهان می دارد که:

خوش تر آن باشد که سر دبران گفته آید در حدیث دیگران

حیف است نگویم و با همه وجود بر زبان نرانم که: تبارک الله احسن الخالقین.

حالا تعزیه، پرده ای از این غربت است و او تماشاچی غربت خود و آخر هیچ.

زیباتر برای تماشا از خود او نیست. تبارک الله احسن الخالقین.

آنچه اینجا تمام و کمال است، لایقِ تماشای خود است.

وقتی دانش‌آموزی از من پرسید: «چيست اين حكايت زلف و گيسو و چشم و ابرو كه ديوانِ خواجه را پُر ساخته؟» گفتم: «خود تو! در تماشاخانه خودت؛ آخر هيچ موجودی قشنگ‌تر از تو نيست تا او را تماشا كنى.»

«و خداوند، زيباست... الله جميل...» و زيبايی را دوست دارد. از اين روی، چون تو را در خاص‌خانه خود نهاد، به زيبايی‌ات آفريد؛ «تبارک الله احسن الخالقين»

بر سرِ تعزیه زويم يا شبیه‌خوانی، اصل و فصلش قصهٔ غربتِ انسان. در زيباترين شكلِ آن. ندیدی كه چون تعزیه برپای می‌شود و زنان و مردان و كودكان و جوانان به گريد شبیه‌خوانان جمع می‌آیند، زمان و مكان و نام و نشان و زينت و زيور و آرایه و آرایش، همه را فراموش می‌سازند؟ روی خاك‌ها می‌نشینند و در تماشا چنان غرق می‌شوند كه انگار درياست و آنان آبی از اين دريا كه با موجش مواجند و با سُكنانش آرام.

لابد سراينده تعزیه را پُر لازم نياید كه جامهٔ استعارات و كنايات و تشبيهاتِ شگفت بر تنِ گفتارِ خویش سازد كه آنها دورسازنده از مقصدند. پس ساده و صميمی به زبانی كه زبانِ همهٔ آدم‌هاست، قصهٔ غربتِ خویش را می‌سراید.

و اين سراينده، جناب نادعلی‌زاده، كه هم راوی است و هم روايت‌ساز و هم نغمه‌پردازِ اين روايت‌ها، چنين می‌نماید كه پای را از حدِّ معمولِ فراگرِ نهاده و بسا مجلس پرداخته كه شايد ديگران نپرداخته باشند و شايد كه اين شگفتِ نيمايد كه تعزیه چندین و چند مجلس بود و حالا در سفرِ خيال، پرده‌ها گشوده تا تماشایی نو باشد! باشد! هر چه كه باشد، قصهٔ غربتِ موجودی بی‌همتای در زمین است كه روی در آسمان دارد.

زحمتِ بسياری بُرده است و رنجِ فراوانی تحمّل كرده. حاصلِ عمرش اين تماشا است و لابد در آن، بايد به چشمِ تماشا نگريست و نه مدعا و از همان زاويه كه او تماشاگرِ حضرتِ انسانی گشته است، تماشای اين واقعه كرد. خدایش پاداشِ خير دهد كه در كارِ دو مهم شده است؛ نگاهداري ميراثِ گذشته و نهادنِ ميراثی برای آینده و انگار زندگي‌اش وقفِ اين مهم آمده. توفيقش بر دوامِ باد و كاميابی‌اش رفيقی مدام.

والسلام

حسين معلم دامغانی

پیشگفتار

صانع پروردگار و حی توانا

اول دفتر به نام ایزد دانا

نماز و نیاز دائم خاتم و خاتم انبیا محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم و سید اوصیاء ائمه هدی را صلوات الله علیهم اجمعین الی يوم الدین.

الهی فضول نوع ما را که فرق فروع از اصول نکرده تیغ آمیغ آهیخته به دروغ و دریغ آویخته ده مرده کار مرده غول می کنند به خضر طریق راست کن، بل تحقیق و تدقیق را عدول از کم و کاست کن و برون شد از فیج عمیق را چنان که خاتم انبیاء خواست کن و با یاد ایشان آر در واد پریشان که واگشت به مرحله جاهلی و ثلثه بابلی است. الله الله که آن صدر و بدر کائنات در هنگامه حیات و واقعه ممات از پی نجات امت فرمود «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». اکنون با خویشتن آی که فتنه دور قمر است و پنهان نیست آنگاه هر فتنه که می رود برون از انسان نیست و انسان الا زبان نی، و هراین عهد زبان جز به زبان نی، و خردمند داند تا دنیا دنیا است به هدایت جز اصلاح هنجار نکردد و اصلاح هنجار جز به گفتار نکردند. سُبُل و رُسل خود اقامه کتاب بود یعنی سنج و میزان تا اسباب کار صاحب تمیزان باشد و آن دو ثقل و دو نوع اند که از پی طوع اند تدوینی و تکوینی؛ چنان که نبی گرامی از تدوینی کتاب الله را خواست که مدرسه آن مسجد است و آل الله را خواست که مدرس ایشان حسینیه است به اعتبار ارجمندی و یگانگی حسین (ع) در اکمال و اتمام سنت نبوی تا به جایی که حسین ثارالله و خون خداست و خون حضرت مصطفی است: «لحمه لحمی و دمه دمی»؛ و حسن و حسین سرور عزیزان بهشتی اند و نوح سفینه نجات و کشتی اند و هر که را سِرِ رهایی است از این معنی آگاهی است، بل به اعتبار «انا مدینه العلم و علی بابها» آن که خواهد به مسجد درآید ناگزیر است که بجاک آستانه خانه حسین یعنی حسینیه را کُحل بَصَر سازد و گرنه عرف چنان است که قرآن صاعد و نازل به ترتیل و تلاوت و تفسیر همچنان که گلبانگ محمدی «اذان» در خانه خدای علی اعلی یعنی جمله مساجد و

بیت‌الله باشد و اکثر اهل این خانه زاهدان و عابدان و ساجدان قائم‌اللیل و صائم‌الدهرند و آن سودائیان فاسق که شهره شهرند بدین خانه راهیشان نیست.

شستشویی کن و آنکه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده به رغم آنکه در تکایا و مساجد این قید نیست، بلکه قاعده چنان است که ابراهیم (ع) فرمود و شیخ خرقان آن را واگفت بدین عبارت که: «هر که در این سرا در آید نانش دهد و از ایعانش مپرسید».

دیده باشی که در ایام عاشورا «که کلّ یوم عاشورا» در هنگامه عزای حسینی در تکایا هر که خواهد بی‌قید و شرط و واسطه پای در حسینی و تکیه نهد و نهایت تا از زمره تلقی شود اگر خواهد سیاه پوشد و اگر نه و در صف اهل درد جایش دهند و چون به کار خویش گرم شود «خود راه مگویدش که چون باید رفت» خاصیت سفینه است که از غرق برهاند و تکیه و حسینی را شاید که زبند و غمخ را فرق نهد و تا بوده است از این سان بوده است و این نه آسان بوده است که امروز هر تاشسته روی به طرح و شرح حکمتی سر بر می‌آورد که صد فلاتون در قانون آن گم‌اند. اکنون تا سخن دراز نشود خود اندیشه کن و پاسخ گوی و به استدلال گوی تا لایق آفرین باشی و از بفرین برهی.

نخست که اگر هر روز عاشورا و هرماه محرم و جمله عالم کربلاست تاریخی‌گری را با حقیقت این معنی چه نسبت است. دویم که مسجد خانه کتاب است به نماز و دعا و عبادت و تعلیم و تعلم و تفسیر این جمله و حسینی را که خانه ثقل دیگر است زمره شیعیان برآورده‌اند و ایشان دانند که حقیقت آن چیست چنان‌که به برخی اشارت رفت.

یک پرسش به روزگار ما این است که حسینی را با تئاتر و نمایش و نمایش‌خانه چه نسبت است که آنچه در حسینی می‌گذرد اگر چه رنگ و بوی نمایش دارد از جنسی مناسک است چون نماز و حج که به تکرار پایدار است و زمره حضور از برای اقرار و قرب در آن شرکت جویند، حتی آن‌که ظاهراً به تماشایی و تماشاگر شباهت می‌رساند همان نیت دارد که مؤمن عامل و شیعه قائل. اما در نمایش‌خانه قصه دیگر است و آدمیان دیگرند و قصد دیگر و نیت دیگر و هزار فرق است از این تا آن. و چه دور افتاده است آن‌که می‌گویند شبیه «نمایش تعزیه است تئاتر عزا، تئاتر شقاوت، تئاتر تهور، تئاتر بیداد، تئاتر افسوس و دریغ و تئاتر تاریخ». و چه هرزه در است آن‌که در پیوند تعزیه و اسطوره و پیوست اسطوره و آیین سخن می‌گویند. اصل این است که رجوع چنین جسارت‌ها و بیهوده‌گویی‌ها به انحراف زبان و اندیشه‌گاوینده و امی‌گردد و مسلم است که تا دگرگون نشود لابد نسبت به حقیقت تن زند و فرق

اسطوره را از اسوه نپذیرد، حتی اگر از راوی بزرگی چون فردوسی بشنود که اساطیر مفاهیم اند در لباس مصادیق نمادی، مثالی بل دروغین محض تفهیم، چنانکه مثلاً اگر قصه مظلومیت و پاکبازی در میان باشد می‌توان سیاوش را شاهزاده‌ای تصور کرد که در معرکه‌های گوناگون به پاکبازی و مظلومیت از نابکاری و ستم می‌گریزد و اگر قصه شجاعت و تاج‌بخشی و پناه قوم بودن عنوان شود رستم تهمتن را می‌توان مثال آورد و پهلوان نمادین البته یلی بود در سیستان که فردوسی گفت: منش ساختن رستم داستان و مثل اینها فسوسا که در روزگار ما کار به جایی می‌رسد که ده‌آک بودن که به تعریف ضحاک می‌شود فارغ از تصریح صاحب کلام واقعی انگاشته می‌شود که از یمه ارجمندتر است. ده عیب یعنی ضحاک، یعنی ده سگال اهریمنی که بر روشنی و تابناکی مرجع دانسته شده است. زهی نادانی عزیزا! اسوه دیگر است و اسطوره دیگر. اسطوره مفهومی در جامه مصادق مثالی است و اسوه حقیقتی تاریخی خدای آفریده و موجود. «این قدر گفتن به قدر فهم توست».

نضر بن حارث، از بزرگانان عصر پیامبر (ص)، مردی جهان‌دیده بود که به شام و مصر و ایران سفر کرده بود، دشمن خدا و دشمن پیامبر و دشمن قرآن بود. پیامبر قصص را که تسمیه حکایت اسوه‌هاست و حقایق آسمانی برای اعراب مکه به لسان ملیح و فصیح قرآن بیان می‌فرمود و این خصم روشنایی فریاد برمی‌داشت که مرد اساطیرالاولین می‌گوید و مرا از این قبیل افسانه‌ها و اسطوره‌های شیرین‌تر که سوغات روم و ایران و اقصای جهان است در خاطر موجود و حاضر است. قصه آشیل و رستم و سیاوش و مثل اینها و پیامبر از مرد و تسمیه قصص به اساطیر بیزار بود؛ چنانکه امروز بیزار است، زیرا هر که از این‌گونه بیندیشد مسلماً از جاده صلاح و سداد منحرف است و جای اغماض نیست که جهان از زبان کژ می‌شود و انسان از اندیشه به انحراف دچار می‌آید. حالی این ماجرای بزرگی است که در این مختصر نمی‌گنجد، لیکن آن را در مقدمه اثر هنرمند شاعر و ستایشگر شبیه‌خوان و شبیه‌شناسی که سر اصلاح کار گذشتگان را دارد و البته عمده اشکالات او درست است و در صحت نیت وی نیز شک و بحثی نیست، می‌گویم باری روزگار بدآموزی‌هاست و هر کدام بی‌آنکه بدانیم تا حدی بر خلاف مراد و مرام خویش آموخته‌ایم و باید اصلاح شویم تا اصلاح کردن دیگران مقدور باشد. این معنی را اکنون بگذار تا در شاخی دیگر دست‌زینم که آن نیز مهم است و نمی‌شاید که در چنین اثری به آن نپردازند.

پس از انقلاب ارجمند امت و حکومت جمهوری اسلامی از بد حادثه گرامیان صاحب دانش و بینش با فرض موقعیت مناسب نمی‌دانم به کدام عذر از پای نشستند تا جایی که اثری چون الغدیر با آن عظمت روحانی و زیبایی و ترکیب و ارجمندی تحقیق و فصاحت و

بلاغت در گفتار و نوشتار به دوره قبل تعلق دارد و نیز تفسیر گرامی المیزان و برخی دیگر از آثار حوزوی و دانشگاهیان و روشنفکران نیز حتی به اندازه جلال آل احمد و دکتر شریعتی و سایرین نکوشیدند. گمان می‌رود میدان‌داران یگانه بیم کار بزرگ دارند و جوفی لابلایی به ترجمه قرآن و تفسیر و از همه شگفت‌تر به شعر سرودن این کتاب عزیز و آثار منشور امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام که در اقتدای به کتاب و خطب نبوی منشور نگاشته شده‌اند والا نه خدای تعالی عاجز بوده است از آفریدن پیامبر به مقامی که در حد نابغه ذبیانی و حسان ثابت و وهب بن منبه و اعشی و دیگران شاعر باشد و نه امیرالمؤمنین و سایر ائمه می‌خواسته‌اند که جمله آثارشان به وجه منظوم باشد که از ابوطالب و سید ما علی (ع) و سایر حضرات شعر دو دست روزگار است و نمونه‌هایی از آن در آثار پارسی و تازی در اختیار است و آنک زمره‌ای که در تسلط ایشان به زبان عربی خصوصاً استیلاء و تبحر در آن به حدی که به جانب نهج البلاغه و قرآن توان شد تردید است و نگاهداشتن حد محکم از متشابه و رازهای دیگر البته به شهادت آثارشان جسورانه به میدان درآمده و کرده‌اند آنچه کرده‌اند و البته جمله خسارت است و این مجموعه تعزیه نسبت به آن آثار استثناست زیرا اولاً شاعر و سراینده نسبت به شبیه و شبیه‌خوانی از زمره وارثان چکیده‌پیشه است و چسبیده‌بی‌ریشه نیست. دو دیگر که بیت خوب داشته است به اصلاح هنجارهای شبیه از حضور زن مثلاً و افراط در کذب حدیث و دروغ در بیان به بهانه زبان حال و چیزهایی از این قبیل که به اعتباری درست است. هر چند که در عناوین مجالس و قوانین فن شبیه البته راه همان است که رهروان رفته‌اند و خواه‌ناخواه از کمال ماجرا کاسته شده است و گیرم که ناخواسته شده است. آخر زمره‌ای که این قاعده و مثل این را ایجاد کرده‌اند نه بی‌ایمان بوده‌اند و نه ابله و نادان و جز از برای خیر کثیر لغزش سرودمند بی‌زبان را سزاوار نمی‌دانسته‌اند که:

پسند می‌جو از همه افسانه‌ها گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها

اخبار حالی که ضرر و اضرار مآلی در آن نیست همان دروغ مصلحت‌آمیز است که بر راست فتنه‌انگیز مرجح است و اصلاً دروغ نیست که تمثیل است و نوعی تأویل است تا معنی را به کودک و نوجوان و کم‌سواد یعنی جمله عباد به قصد هوشیاری در معاش و بیداری در معاد برسانند. با این همه در مقابل لغزش آنان که نوشته و نثر ارباب بلاغت و برهان را که در ایمان و ایقان اسوه عالمیانند به شعر ضعیف سروده‌اند و یا آنان که بی‌اعتنا به قول قرآن و تصریح خاتم پیامبران که نه این گفتار شعر است و نه این گوینده اخبار و آیات شاعر، کتاب

خدا را اولاً ترجمه و تفسیر کرده‌اند و ثانیاً به شعری که شعر نیست و همه‌گونه ناتوانی و نادانی در آن درج است جرئت ورزیده و منظوم ساخته‌اند. تنها اثر موجه همین کتاب مستطاب شبیه و تعزیه است که شاعر وارد و واجد آن از عهده عهد خویش برآمده است. الا به اشکالاتی که بدان اشارت رفت و انشاءالله که مقبول درگاه خدا و رسول و ائمه دین و خصوصاً تالی قرآن مبین حضرت ثارالله قرار گرفته، ازیرا که شاعر گرامی باغ نوشکفته تعزیت را رونقی تازه داده، دست همت به مدح نیکوان گشاده و در عصر تجدید ارجمندی‌های دینی و ارزش‌های آیینی اثری گرانبمایه را به منصه ظهور آورده است.

اینک محض آگاهی اهل تحقیق یادآور می‌شوم که توجیه این اثر و طبع و نشر آن در فرهنگستان هنر یادآوری این حقیقت است که وقت آن رسید تا با تأمل در قرآن مجید جمله سخنانی را که به وجه ماضی بیان می‌شود از این چند عنوان بیرون ندانیم و هر یک را به حد و رسم صفت در جایگاه خود نشانیم تا هدف تیر جهل و نادانی نباشیم.

عزیزا قصص کلمه‌ای است که قرآن کریم آن را صرف بیان احوال انبیاء و اولیاء ماضی کرده است و احسن القصص قصه یوسف پیامبر (ع) است و این جمله از لسان رسول و بیان قرآن روایت و حکایت از حقایق اهل تا روایت رسول و امت رسول بیفزاید. از کلمه تاریخ در کتاب خدا نشانی نیست؛ لیکن قصه مسیح، حضرت عیسی بن مریم (ع)، خصوصاً برخلاف گفته مخبران و تاریخ‌نویسان بر زمره اهل آن روزگار در دیدار و شنیدار مشتبه شد؛ زیرا آن را که مصلوب کردند مسیح نبود و مسیح به آسمان صعود کرد و اینان مسیح پنداشتند. این از نوعی است که (اعتبار آن) و گوینده آن پیامبر است از گفت فرشته وحی نباشد قابل صدق و کذب است به اعتبار تاریخ و دید و شنید نوع ما بیان می‌شود و عین حقیقت واقع نیست چنان‌که خدای تعالی فرمود: نه بر دار شد بل امر بر خلاق مشتبه گردید تا مثلاً شمعون یهودای اسخریوطی را مسیح دیدند و چنین نوشتند و در آیین و اعتقاد بر این رفتند تا خدای تعالی از باب لطف پیامبر را رسول گردانید و ایشان را به اصول معنی دعوت کرد که تاریخ به ماهو تاریخ، ای بسا بد دیده و شنیده شود. پس باید قطعیت آن به قرینه یا قراین متعدد اثبات گردد؛ چنان‌که اهل تحقیق اخبار تاریخی را با گفتار ادبی هم عصر آنها می‌سنجند تا معلوم شود که موضوع چه بوده است. در برابر این دو یعنی قصه که حقیقت مسلم است و تاریخ که مشتبه می‌تواند شد، اسطوره چنان‌که گفته شد به حقیقت مفهومی است در صورت مصداق و اگر در جای خود به کار نرود صرف افسانه و دروغ است و نبایستی بدان اعتقاد کرد و آن را از جنس خصوصاً تاریخ و قصه دانست. توصیه قرآن ردّ و طرد اهل اسطوره و گفتار ایشان است. پس آن تعزیه‌ها که اخبار آنها از ناحیه اسطوره تأمین می‌شود از بن مورد ایرادند و

اشکال بنیادی دارند. از پی آن تعزیه‌های تاریخی است که به شرطها و شروطها مقبول است و لغزش در آن البته دور نیست. تعزیه در صرف قصص و بیان رنجی که بر اسوه‌های عالم رفته است، تعزیه حقیقی و درست است؛ بنابراین بایستی اقتداء به امت مرحوم و سنت معلوم که تعزیه را خاص کربلا و حسین و ابتلای او می‌دانند کرد و آنچه از دیگر منابع می‌باشد اگر پیوندی با این حقیقت فراگیر نداشته باشد جای تردید و شک را برای اهل تحقیق باقی می‌گذارد و این عقیده نگارنده این مجالس است که کتبی و شفاهی از وی شنیده و دیده شده است و بنابراین بر کار خویش وقوف دارد.

در مواردی که ایراد از نوع آنچه ذکر شد در میان است، لابد دلیلی داشته است که با اعتبار فرض اول باید شنید. به هر حال، فرهنگستان آثار تعزیه و ملاحم حسینی را انشاءالله در مکاتب و مناطق گوناگون کشور جمع و منتشر خواهد کرد، تا در دنباله آنچه دیگران فراهم آورده‌اند از آثار کوچک و در عصر قاجار و آثار دیگر که در همین سال‌ها البته با آمیغ نمایش و مناسک دیده شده است کار به کمال میل کند و در ضمن طریق حقیقت پدید آید و خلایق بدانند چرا آخر جهان اعلام شده است به روز و ماه و جغرافیا و سرزمین که کل یوم عاشورا کل شهر محرم و کل ارض کربلا.

با امید توفیق برای ذاکر شاعر اهل بیت، استاد تعزیه، استاد نادعلی زاده.

محمدعلی معلم دامغانی

رئیس فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

در ایام نوجوانی در حالی که فقط سیزده سال داشتم مرحوم پدرم که از تعزیه‌خوانان بنام شهرستان دامغان بود، ده مجلس تعزیه در اختیارم گذاشت که آنها را به صورت جزوه درآورم. من با شوق فراوان، آن تعزیه‌ها را به‌طور جداگانه به صورت دفترچه‌هایی درآورده با خط خوبی نوشتم و در بعضی از صفحات دفترچه‌ها - که اصطلاحاً «جنگ» نامیده می‌شد - نقاشی‌هایی تخیلی کشیدم؛ این امر تأثیری ماندگار بر ذهن من نهاد که هرگز از خاطرم محو نخواهد شد.

رفته‌رفته در دنیای تعزیه غرق شدم؛ دنیایی که جاذبه‌های بی‌شمار آن، هر روز بیشتر از گذشته مرا به سوی خود می‌خواند. با مطالعه و بررسی اشعار تعزیه به ضرورت اصلاح متون تعزیه پی بردم و اشعار سست، اخبار دروغ، و صحنه‌های نامناسب را از آنها حذف کردم و اشعار و صحنه‌های مناسب را جایگزین ساختم. البته گذشتگان، زحمت‌های بسیار کشیده و در خلق مجالس تعزیه متحمل رنج فراوان شده‌اند، لیکن عده‌ای از افراد کم‌سواد در اشعار دست برده یا اشعار بی‌مایه خود را بر متون تعزیه افزوده‌اند که خواندن آن اشعار و اجرای برخی از آن صحنه‌ها، مناسب زمان ما نیست و برای مخاطب تحصیل‌کرده امروزی، خوشایند نمی‌باشد. بنابراین در اصلاح متون تعزیه به فعالیت خود ادامه دادم.

از آنجا که گاه با اصلاح اشعار یافت مجالس تعزیه تا ۸۰٪ تغییر می‌یافت، بهتر آن دیدم که آن مجالس را شخصاً به‌طور کامل به شکل جدید بسازم و همین امر، موجب گردید تا مجالس تعزیه جدید را یکی پس از دیگری بسرایم و حساب آنها را از مجالس قدیمی به کلی جدا نمایم.

در خلق مجالس جدید، تا آنجا که می‌شد از منابع و مآخذ معتبر استفاده کردم، لیکن در تنظیم بعضی از آنها که فاقد اخبار و منابع قوی بود، ناچار شدم که به برخی منابع نه‌چندان قوی استناد کنم.

منابع و مآخذ مورد استفاده نگارنده شامل قرآن کریم، تاریخ انبیاء، متون داستانی، کتب

مقتل، مانند منتهی الآمال، نفس المهموم اثر مرحوم محدث قمی، ناسخ التواریخ سپهر، لهوف سید بن طاووس و غیره بوده است.

داستان بعضی از مجالس تعزیه را که هیچ خبر تاریخی و داستان مدون یا حتی نقل سینه به سینه در مورد آن وجود نداشت، با استفاده از فن نمایش نامه نویسی که خود دستی در آن دارم، به تصویر کشیدم. برای مثال اکثر امام زادگان، دارای شجره نامه مشخصی نبودند و برخی از آنها تنها یک نام یا یک سطر شجره نامه داشتند و کلمه شهید بر سنگ قبرشان نوشته شده بود؛ با این همه لازم می دانستم به منظور انجام خدمتی فرهنگی، برای هر یک مجلس تعزیه ای بسرایم؛ از همین روی، با توجه به سلسله نسب، مقطع زمانی زندگی آنان را به طور تقریبی مشخص کردم و داستان شهادت آن عزیزان را با توجه به هم زمان بودن ایشان با امام معصوم (ع) و خلیفه ستمکار هر روزگار به صورت تعزیه درآوردم.

به هر حال بضاعت این کمترین که برای خلق صد و بیست مجلس و سی گوشه تعزیه، سی سال از عمر خود را در این وادی گذرانند ازین بیشتر نبود. گفتنی است که برای اطمینان خاطر، بیش از بیست مجلس از تعزیه های جدید را به اتفاق گروه تعزیه احرار - که افتخار سرپرستی آن را به عهده دارم - به اجرا درآوردم و الحمد لله به نحو شایسته و مطلوب مورد رضایت عزاداران اهل بیت عصمت و طهارت (ع) قرار گرفت. امید است این خدمت ناچیز مایه خوشنودی خداوند متعال باشد و مورد تأیید انبیای عظام (ع) و محمد (ص) و آل محمد (ع) قراگیرد. از همه ذاکران و عاشقان ائمه اطهار (ع) و پیروان حق و حقیقت التماس دعا دارم.

در پایان، از مراتب لطف و احسان و حمایت های بی دریغ دو گوهر علم و هنر، استاد حسین معلم دامغانی و استاد علی معلم دامغانی و سایر عزیزانی که مرا در چاپ و نشر این کتاب یاری نموده اند کمال تشکر و سپاسگزاری را دارم.

غلامعلی نادعلی زاده دامغانی (نادی)

خردادماه ۱۳۹۰